



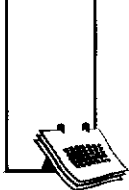
محمد عابدی میانجی

منتظر تولد این مولود پاک بود و شیعیان نیز همگی تولدش را به انتظار نشسته بودند. انتظاری که برای شیعیان و عموم مردم از آن جهت جاذبه دار بود که حضرت ابتدا به اجبار با دختر مأمون، خلیفه کینه جو و فاسد عباسی، ازدواج کرد^۱ ولی از وی صاحب فرزندی نشد، تا این که امام بانوی پاکیزه به نام سمانه مغربیه ازدواج کرد. این بانورا محمد بن فرج به دستور امام علیه السلام آورد^۲ و خود امام علیه السلام ترتیب و تهذیب او را بر عهده گرفت. برای این کار وی را در خانه‌ای اسکان داد که زنان آل علی علیه السلام از دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله - که همه آینه پاک‌ی و

او خواهد آمد

آن روز پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رو به علی علیه السلام کرد و فرمود: «من سرّه ان یلقى الله عزوجلّ أمنا مطهرا لا یحزنه الفرع الاکبر فلیتولک یا علی و لیتولّ ابتک الحسن و الحسین و ... علی بن محمد ...»؛ هر کس دوست دارد خدای عزوجل را با پاک‌ی و ایمنی (از عذاب) ملاقات کند و ترس رستاخیز او را غمگین نسازد، یا علی! باید تو و فرزندان تو؛ حسن، حسین ... علی فرزند محمد ... (امام هادی فرزند امام محمدتقی) را دوست بدارد.^۳

بر این اساس امام جواد علیه السلام همواره



الشیطان مارد و لا ینالها کید جبار عنید و
هی کانت یعین الله الّتی لاتنام
ولاتختلف عن امّہات الصّدیقین و
الصّالحین»^۹

و سرانجام مدّتی بعد؛ یعنی، پانزدهم
ذی الحجّه سال (۲۱۲ ه. ق.)^{۱۱} مولود
موعود محمد مصطفی ﷺ در محلّه
«صرایا»^{۱۲} از حوالی شهر مدینه به دنیا آمد.

○ سیمای علی بن محمد ﷺ

چهرهٔ مولود مبارک، مانند امام رضا
امام جواد ﷺ گندمگون بود.^{۱۳} صورتی
زیبا، چشم‌هایی سیاه و فراخ، دندان‌هایی

پاکدامنی بودند. اعضای آن خانه بودند. به
همین دلیل سمانه در مدّتی کوتاه به
عبادت و اطاعت خدای متعال روی آورد و
در مقامات وی همین بس که تاریخ نگاران
از وی با عناوین چون عابده، سیده شب
زنده‌دار، قاری قرآن و... یاد کرده‌اند.^۴
و از این بانو به اسامی سمانه مغربیه^۵
ماریه قبطیه^۶ یدش^۷ و حویت^۸ نام برده‌اند.
امام جواد ﷺ خود دربارهٔ همسرش
می‌فرمود: «برده‌ای که به حق امامت من
معرفت داشته [، یعنی، مقام و شأن امامت را
درک کرده است] و اهل بهشت است،

محل	دوره	زمان	خلیفهٔ وقت	جمع (حدوداً)	جمع هر دوره
مدینه	قبل از امامت	۲۱۲ (ذی الحجّه) - ۲۲۰ ه. ق.	معتصم	۸ سال	۸ سال
	دوران امامت در مدینه	۲۲۰ - ۲۲۷ ه. ق.	معتصم	۷ سال	۱۴ سال
		۲۲۷ - ۲۳۲ ه. ق.	وائق (پسر معتصم)	۵ سال	
		۲۳۲ - ۲۳۴ ه. ق.	متوکل (برادر وائق)	۲ سال	
سامرا	دوران امامت در سامرا	۲۳۴ - ۲۴۷ ه. ق. (انتقال به سامرا سال ۲۳۴)	متوکل	۱۳ سال	۱۹ سال و چند ماه
		۲۴۷ ه. ق. (نیمهٔ اول)	مستنصر (پسر متوکل)	۷ سال	
		۲۴۷ (نیمهٔ دوم) - ۲۵۲ ه. ق.	مستعین (پسر عموی مستنصر)	۷ سال	
		۲۵۲ - ۲۵۴ (سوم رجب) ه. ق.	معتز (پسر متوکل)	۷ سال	

فاصله دار، دست‌هایی متناسب،
تنومند، شانه‌هایی بهن، مفاصلی درشت^{۱۴}
و اندامی متوسط داشت.^{۱۵} امام جواد ﷺ
نام علی و کنیهٔ ابوالحسن را برای وی
انتخاب کرد و این القاب در گذر ایام (به

شیطان نزدیکش نمی‌شود و مکر و حيله
جبار سرکش به سمانه نمی‌رسد، خداوند به
او نظر دارد [و غفلت در او راهی ندارد] و او با
مادران صدیق و صالح تفاوتی ندارد؛ امة
عارفة بحقی و هی من اهل الجنة لا یقرّبها



تناسب بروز شخصیت حضرت نزد مردم) به آن حضرت اطلاق شد: تقی، هادی، نجیب، مرتضی، عالم، فقیه، امین، مؤتمن، طیب، متوکل، عسکری^{۱۶} ناصح، رشید، موضح^{۱۷} (بیانگر احکام و سنت) شهید، وفی و خالص^{۱۸}.

○ دوران حیات امام

به طور عمومی زندگی امام هادی علیه السلام به سه مقطع قابل تقسیم است:

- ۱- دوران پدر (کودکی)
- ۲- دوره اول امامت (مدینه)
- ۳- دوره دوم امامت (سامرا)

الف: دوران کودکی

امام جواد علیه السلام در سال (۲۱۸ ه.ق) به دستور و اجبار معتصم به بغداد رفت،^{۱۹} از این روی امام هادی علیه السلام تقریباً ۶ سال فرصت داشت تا حضور پدر را درک و از محضر آن امام استفاده کند. و این دوره هر چند دوره‌ای کوتاه است، مطالبی چند از آن در تاریخ باقی مانده است. یکی از این موارد مربوط به علاقه عجیب امام جواد علیه السلام به فرزند خود است. امام جواد «هر روز» دعای شریفی را برای فرزندش زمزمه می‌کرد تا او را از شر دگرگونی‌ها و آفات روزگار حفظ کند (... لا حول و لا قوة الا بالله العلیّ العظيم. اللهم رب الملائكة و الروح ... كف عني باس اعدائنا و من اراد بنا سوءا من الجن و الانس فاعم ابصارهم و

قلوبهم واجعل بيننا و بينهم حجابا و حرسا و مدفعا ...^{۲۰} هیچ نیرو و توانی نیست جز به خداوند والای بزرگ. ای پروردگار ملائکه و روح ... از ما آزار و اذیت دشمنانمان و هر که از جن و انس اراده بدی برای ما می‌کند، بازدار، پس چشم‌ها و دل‌هاشان را کور ساز و بین ما و آن‌ها مانع و حافظ و مدافع قرار بده ...»

همین طور درباره روحیات امام هادی علیه السلام نقل کرده‌اند که وقتی امام جواد علیه السلام آماده شد تا به عراق برود، فرزندش را در دامن خود نهاد و از کودک شش ساله‌اش پرسید: دوست داری از عراق برای تو چه بیاورم. او فرمود: شمشیری که همانند شعله آتش باشد. آن‌گاه حضرت از فرزند دیگری (موسی) پرسید: ولی او تقاضای فرش خانه کرد!! و در این لحظه بود که امام فرمود: ابوالحسن نظیر من است.^{۲۱}

○ امام جواد و موضوع امامت فرزندش

امام جواد علیه السلام تلاش فراوانی می‌نمود تا



صقر بن ابی دلف نیز از امام جواد نقل کرده است که: «امام بعد از من فرزندم علی است. فرمان او فرمان من، سخن او سخن من و اطاعت از او اطاعت از من است و پس از وی امامت از آن فرزندش حسن است.»^{۲۲}

به این ترتیب امام با تأکیدات پی در پی و سفارش به شیعیان خود، پیرامون امامت حضرت هادی، مدینه را به قصد بغداد ترک گفت و در آن شهر ساکن شد. این امر موجب شد حضرت هادی علیه السلام از نعمت پدر محروم شود اما هرگز به علم و کمال آن حضرت خدشهای وارد نشد. چنان که وقتی معتصم کوشید، در آستانه به شهادت رساندن امام جواد، از تنهایی امام هادی و خردسالی وی استفاده کند و افکار وی را به گمان خود با آموزه‌های عباسی و نه علوی آلوده سازد، با شکست مفتضحانه رو به رو شد. معتصم برای این کار فرمانی به «عمر بن فرج» داد که به مدینه برود و برای فرزند امام جواد علیه السلام معلمی برگزیند که به ناصبی بودن و گرایش نداشتن به اهل بیت علیهم السلام معروف باشد. او در مدینه با والی و دیگران در این باره مشورت کرد و همگی «جنیدی» را به وی معرفی کردند. جنیدی نیز با دریافت مقرری ماهیانه شروع به کار کرد. همزمان با این اقدام ورود و خروج شیعیان به منزل وی را نیز محدود و قطع کردند تا شاید کار «جنیدی» سرعت بگیرد ... زمانی چند

موقعیت حضرت هادی علیه السلام را تثبیت کند. از این روی بارها به مسأله امامت و جانشینی وی اشاره می‌کرد و با این که فرزندش هنوز کودکی خردسال بود، او را شایسته این مقام معرفی می‌کرد. ما تنها به ذکر دو نمونه بسنده می‌کنیم: ^{۲۲} اولین خبر مربوط به دو سال قبل از شهادت امام علیه السلام است. اسماعیل بن مهران می‌گوید: «وقتی امام جواد علیه السلام [برای اولین بار عازم بغداد بود، عرض کردم: فدایت شوم در مورد این مسافرت من احساس خطر می‌کنم. مقام امامت بعد از شما از آن کیست؟ امام لبخندی زد و گفت: آن غیبتی که گمان می‌کنی، امسال نمی‌شود، نگران مباش. هنگامی که حضرت را برای بار دوم (۲۲۰ هـ. ق) به دستور معتصم به بغداد می‌بردند. باز از حضرت درباره امام بعدی سؤال کردم. امام چنان گریه کرد که ریشش خیس شد و به من رو کرد و فرمود: «در این سفر در مورد من نگرانی هست. مقام امامت بعد از من از آن پسر علی (امام هادی) است.»^{۲۳}



گذشت تا این که محمد بن جعفر از جنیدی پرسید: حال این کودک چگونه است؟ جنیدی پاسخ داد: آیا تو می‌گویی کودک؟ تو را به خدا بگو تا بدانم در مدینه کسی در علم و دانش از او آگاهتر سراغ داری! وی گفت: نه. جنیدی ادامه داد: به خدا سوگند من سخن می‌گویم و فکر می‌کنم که تنها من به آن مطلب رسیده‌ام اما او درهایی از آن مسأله به روی من می‌گشاید و من از او استفاده می‌کنم ولی مردم گمان دارند من معلّم او هستم...

چند روز بعد نیز محمد بن جعفر پرسید: حال آن کودک چگونه است. جنیدی این بار بر آشفت و گفت: این حرف را نزن. به خدا قسم او بهترین شخص روی زمین و بالاترین مخلوقی است که خدا آفریده است... او قرآن را از اوّل تا به آخر از حفظ می‌خواند و تأویل و تنزیل آن را هم می‌داند. این کودک خردسال که در میان دیوارهای سیاه مدینه رشد یافته، چگونه این همه دانش را به دست آورده است، سبحان الله!!

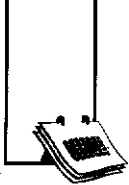
به این ترتیب بود که تیرگی دشمنی از دل خود معلّم زوده شد و در جرگه شیعیان وارد شد.^{۲۵}

شهادت پدر، آغاز دوران امامت به مدینه (حدود ۱۴ سال)

سرانجام در ذی القعدة (۲۲۰ هـ. ق.)

امام جواد علیه السلام به دستور معتصم به شهادت رسید. در کتاب بصائر الدرجات نقل است که یکی از همراهان همیشگی امام جواد می‌گفت: «روزی خدمت امام هادی در مدینه نشسته بودم و حضرت لوحی را که پیش رو داشت می‌خواند؛ ناگاه تغییری در حال وی ظاهر شد؛ بلند شد و به خانه رفت و ناگاه صدای شیون از اهل خانه برخاست و ساعتی بعد حضرت آمد. پرسیدم: آقای من چه شد؟ فرمود: پدر بزرگوارم به سرای باقی رفت. گفتم: یابن رسول الله از کجا دانستی، فرمود: از بزرگداشت و اجلال خداوند، حالتی به من دست داد که تاکنون چنان نشده بود، فهمیدم پدرم از دنیا رفته و امامت به من منتقل شده است. پس از مدتی خبر آوردند که امام در همان ساعت به شهادت رسیده بود^{۲۶}. آری امام آن روز با طی الارض به بغداد رفت و غسل و کفن و دفن پدر بزرگوارش را به انجام رساند و با دلی مملو از غم و اندوه فراق و این بار فراق همیشگی به مدینه بازگشت تا بار مسؤولیت شیعیان را در عصر خفقان عباسی به دوش کشد.^{۲۷}

دوره حضور امام در مدینه با عصر خلافت معتصم، واثق و بخشی اندک از خلافت متوکل همزمان است. در این دوره معتصم از آن جهت که امام جواد علیه السلام را به شهادت رساند، نسبت به امام هادی علیه السلام



نامه نشان داد و حداقل از شهادت وی صرف نظر نمود. از واثق نیز خبر خاصی پیرامون حضرت نقل نشده است. ولی عمده‌ترین مشکلات در این دوره (امامت در مدینه) از سوی متوکل، خلیفه خشن و کینه‌توز، متوجه امام شد. یکی از دلایل مهم برای راحت گذاشتن امام در این دوره را باید در «کم اهتیت دانستن موضوع امامت کودک» از سوی خلفا دانست به طوری که معتصم حتی به فکر می‌افتد با معلم خصوصی، افکار این کودک خردسال را ضدشعبی بارآورد و این کار البته از منظر آنان که اهل سیاست بودند و کودکی هادی فردا را می‌دیدند بس، شگفت‌آور نباید به نظر برسد. همین طور در دوره واثق نیز شاید بتوان عمده دلیل برای برخورد نکردن با امام را همین موضوع دانست. امام نیز از همه موقعیت‌های به دست آمده استفاده کرد و دوره حدوداً ۱۴ ساله امامتش در مدینه را برای تثبیت موقعیت و یاری شیعیان و همین طور آموزش یاران و ارادتمندان خود گذراند. به طوری که در این دوره ما شاهد احساس خطر کارگزاران خلفای جور از سوی امام هستیم. عبدالله بن محمد هاشمی فرماندار مدینه ضمن نامه‌ای، از فعالیت‌های امام گزارشی ارائه و خلیفه را به شدت از گسترش کار امام نوجوان نگران کرد. توجهی کوتاه به متن

نامه نشان از عمق فعالیت‌های امام در این برهه دارد.

۱ - توده‌های مردم اطراف او جمع شده‌اند؛ به طوری که می‌تواند باعث خطر برای حکومت باشد.

۲ - اموال زیادی از جاهای مختلف به او می‌رسد. ممکن است صرف خرید اسلحه شود.

۳ - بعید نیست قیامی شورنده علیه حکومت به راه اندازد.^{۲۸}

گویا تر از این نامه، سندی است که از بربحه عباسی، مسؤول نظارت بر اقامه نماز در حرمین (مکه - مدینه) بر جای مانده است. او بارها به خاطر احساس خطر به خلیفه نامه نوشت، از جمله: «اگر احتیاجی به حرمین داری، علی بن محمد را از آن جا اخراج کن؛ زیرا او مردم را به سوی خود دعوت می‌کند و گروه انبوهی به او گرویده‌اند.»^{۲۹}





به نظر می‌رسد امام علیه السلام در زمان حضور خود در مدینه به دو کار عمده دست زده است: یکی نحوه ارتباط با مردم و اقشار مختلف و دیگری پی‌گیری شبکه وکالت باشد که پدر آن بزرگوار سامان داده بود.

یکی از نویسندگان پیرامون ارتباط امام با مردم مدینه می‌نویسد: امام مشغول گسترش دانش و تهذیب اخلاق و تربیت مردم به آداب اسلامی بود. مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله را محل تدریس خود قرار داد و دانشمندان و فقها و راویان در اطراف او گرد آمده و از زلال دانش‌ها و علوم‌ی که از پدرانش برگرفته بود، سیراب می‌شدند ... همین‌طور نیاز مستمندان و درماندگان را برمی‌آورد. نیکی و احسان امام منحصر به

مردم مدینه نبود ... در غم و شادی آن‌ها شریک بود. از بیمارانشان عیادت می‌کرد ... و از هیچ نوع خیر و بهره‌رسانی دریغ نمی‌کرد.^{۳۰} و همان‌گونه که خواهیم گفت، این رفتارها راز علاقه فراوان مردم مدینه به امام هادی علیه السلام بود، امری که کارگزاران تحمیلی خلیفه در این مناطق از آن محروم بودند و به این دلیل احساس خطر می‌کردند.

اما نوع دوم از فعالیت‌های امام علیه السلام ایجاد شبکه ارتباطی وکالت بود که در دوره حضور در سامرا به مراتب برای امام و مردم شیوه‌ای کارسازتر شد.

در هر صورت این احساس خطرها و ابراز آن‌ها به خلیفه، چیزی جز تشدید فشارهای سیاسی و اقتصادی را علیه امام علیه السلام و شیعیان در پی‌نداشت. البته بعدها به دلیل ناکامی سیاست فشار، خلیفه مجبور می‌شود امام را نزد خود فرا بخواند. متوکل نسبت به بنی‌هاشم بدرفتاری و خشونت زیادی روا می‌داشت و همیشه به آنان بدبین بود. نباید نقش وزیر او عبیدالله بن یحیی بن خاقان را نیز در سعایت از شیعیان و بدبین ساختن خلیفه نادیده گرفت. آری متوکل در راستای وارد کردن فشارهای سیاسی و اقتصادی تا آن‌جا پیش رفت که سرآمد خلفای عباسی شناخته شد.^{۳۱}

او چنان عداوتی نشان داد که اگر آگاه می‌شد کسی به آن حضرت علاقه دارد، مالش را مصادره و خودش را نابود می‌کرد.^{۳۲} اوج این فشارها را زمانی می‌توان دید که به گفت‌وگوی کوتاه امام هادی علیه السلام با محمد بن شرف توجه کنیم.

محمد بن شرف می‌گوید: «همراه امام هادی علیه السلام در مدینه راه می‌رفتم. امام فرمود: آیا تو پسر شرف نیستی؟

گفتم: بله! هستم. آن‌گاه خواستم سؤالی از حضرت بپرسم، که ایشان بر من پیشی گرفت و فرمود: ما در حال گذر از این شاهراه هستیم و این محل مناسب برای

طرح سؤال نیست.^{۳۳} بنابراین امام ناچار بود فعالیت‌های خود را در مدینه به صورت غیرعلنی سامان دهد که آثار و برکات آن از چشم کارگزاران جور مخفی نبود و پی‌درپی به خلیفه گزارش می‌شد.

ج: به سوی سامرا

متوکل بعد از دو سال از آغاز خلافت خود و در پی احساس خطرهای متوالی از سوی امام، ناچار شد، شیوه خلفای ستمکار گذشته را پیش بگیرد و آن چیزی نبود جز فراخواندن و کنترل امام در نزدیک‌ترین مکان به خود. قبلاً گفتیم که فرماندار مدینه گزارشی از فعالیت‌های امام به متوکل ارائه کرد. امام نیز چون طالب حفظ آرامش برای تثبیت موقعیت شیعیان و حفظ آنان از تندبادهای خشم خلفا بود، بلافاصله نامه‌ای به خلیفه نوشت و او را از کینه‌توزی‌های کارگزارش آگاه کرد و از تهمت‌ها و دروغ‌هایی که وی علیه امام به کار می‌برد، گله کرد. این نامه که برای خاموش

کردن شعله‌های کینه و خشم متوکل بود، به دست خلیفه رسید. او در صدد یافتن راهی برآمد. از طرفی فرماندارش را برکنار کرد تا امام بداند هرکس مخالف امام باشد، از طرف خلیفه مطرود خواهد شد و از طرف دیگر همان نتیجه‌ای را که قبلاً به آن رسیده بود (یعنی کنترل امام) این بار پیاده کرد و نامه‌ای به این مضمون برای حضرت فرستاد: «بسم الله الرحمن الرحيم ... تنها هدف خلیفه جلب رضایت خدا و شماست. اکنون دستور دادم که طبق درخواست شما فرمانده جنگ و امام جمعه شهر عبدالله بن محمد که مرتکب خلاف و اهانت به شما شده برکنار شود ... امیرمؤمنان مشتاق دیدار شماست تا تجدید عهدی صورت گیرد. اگر مایل به زیارت خلیفه باشید و به آن علاقه دارید، می‌توانید به اتفاق خانواده و دوستان و علاقمندان حرکت کنید ...»^{۳۴} البته امام به خوبی می‌دانست که این پیشنهاد، دستوری لازم الاجراست و لذا



بعدها می فرمود: «ما از مدینه با اکراه به سامرا آوردند.»^{۳۵}

○ علاقه مردم به امام

یحیی بن هرثمه که مأموریت داشت، امام را به سامرا برساند، از ورود خود به مدینه این گونه گزارش می دهد: «وارد مدینه شدم. به سراغ منزل علی (النقی) رفتم. پس از ورود من به خانه او و آگاه شدن مردم مدینه از موضوع جلب او، اضطراب و ناراحتی عجیبی در شهر به وجود آمد و چنان فریاد و شیون برآوردند که تا آن روز مانند آن را ندیده بودم. ابتدا با قسم و سوگند تلاش کردم آنان را آرام سازم، گفتم: من هیچ قصد سویی ندارم و مأمور اذیت و آزار او نیستم. آن گاه مشغول بازدید شدم که جز تعدادی قرآن و کتاب دعا چیزی نیافتم.»^{۳۶}

علاقة عناصر مؤمن در دستگاه

محبت به امام جوان علیه السلام مخصوص مردم مدینه نبود. بلکه این نور الهی قلب هر حقیقت خواهی را روشن می کرد. از این روی خیلی از رجال دولتی هم مواظب بودند خطری امام را تهدید نکنند. از این رو هرثمه در ادامه گزارش خود می گوید:

«پس از ورود به بغداد ابتدا با اسحاق بن ابراهیم طاهری، فرماندار بغداد روبه رو شدم. به من گفت: یحیی این آقا فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله است، اگر متوکل را به کشتن او

تحریک کنی، بدان خونخواه و دشمن تو رسول خدا صلی الله علیه و آله است. در پاسخ گفتم: به خدا قسم تا حالا جز نیکی چیزی از او ندیده‌ام.

پس از ورود به سامرا جریان را برای وصیف ترکی (از درباریان با نفوذ) شرح دادم. او نیز گفت: اگر یک مواز سر او کم شود، مسؤول تو خواهی بود.»^{۳۷}

اولین رویارویی

وقتی متوکل از ورود امام علیه السلام به شهر خاطر جمع شد، روش خود را تغییر داد و چند روزی امام را در کاروانسرای که غریبه‌ها و فقرا و گداها در آن جا بودند، جای داد و چند روز بعد خانه‌ای برای حضرت تعیین کرد.^{۳۸}

صالح بن سعید می گوید: «روزی داخل سز من رأی شدم و خدمت امام رفتم و گفتم: این ستمکاران در همه امور سعی دارند نور تو را پنهان کنند و یاد تو را از دل‌ها بزدایند، تا این که در این جا تو را فرود آوردند. حضرت فرمود: ای پسر سعید! هنوز در معرفت قدر و منزلت ما در این پایه‌ای و فکر می کنی این‌ها با شأن ما منافات دارد؟ نمی دانی کسی را که خداوند بلند کرد، به این‌ها پست نمی شود.

آن گاه امام با دست مبارک خود به جایی اشاره کرد. من برگشتم، بستان‌ها با انواع گیاهان آراسته، باغ‌ها با انواع میوه‌ها،

نهرها، قصرها و ... دیدم. حضرت فرمود: ما هرجا باشیم، این‌ها برای ما آماده است،^{۳۹} از این پس خلیفه عباسی در برابر امام علیه السلام رفتارهایی را پیش گرفت که می‌توان در دو بخش خلاصه کرد:

۱- در ارتباط با شخص امام علیه السلام مانند آزار جسمی، زندان و ... فشار اقتصادی، تحریم ارتباطی و ...

۲- در ارتباط با شخصیت امام علیه السلام مانند ترور شخصیتی، مبارزات علمی با امام، تشویق شعرا به هجو حضرت و ... اقدامات دیگر خلیفه را نیز می‌توان این‌گونه برشمرد:

۱- تلاش برای محدودین و آثار آن (رواج هرزگی، اسراف کاری، میدان دادن به یهودیان، شراب‌خواری)

۲- استمرار و افزایش هجوم تلاش‌های گذشته برای هجو اهل بیت علیهم السلام

۳- کوشش بریا متلاشی کردن سازمان شیعیان از طریق فشارهای اقتصادی.

ما پایان بخش مقاله خود را به ذکر نمونه‌ای از تلاش خلیفه برای ترور و تضعیف شخصیت امام علیه السلام قرار می‌دهیم.

طبق معمول که اطرافیان خلیفه گزارش‌هایی از احتمال شورش امام علیه السلام به وی می‌دادند، این بار گزارش دادند که گروهی از شیعیان امام در قم مقداری اسلحه و اشیای دیگر برایش فرستاده‌اند و

اموال امام علیه السلام

او قصد شورش دارد. متوکل گروه را شبانه فرستاد تا به خانه امام هجوم برند و او را با اموال مصادره شده نزد خلیفه بیاورند. اما آنان امام را نشسته بر زمین مفروش به شن یافتند که قرآن می‌خواند و عبادت می‌کرد ولی چیز دیگری نیافتند. وقتی امام را نزد خلیفه که مست و لایعقل بود آوردند، با بی‌شرمی تمام پیاله شراب را به حضرت تعارف کرد. امام سوگند یاد کرد که گوشت و خون من با شراب نیامیخته است. خلیفه گفت: پس شعری بخوان. و چون زیاد اصرار کرد، امام این شعر را خواند:

باتوا علی قلیل الجبال تحرسهم

غلب الرجال فما اغنتهم القلل

واستنزلوا بعد عز من معاقلمهم

فاودعوا حفرأ یا بئس ما نزلوا



ناداهم صارخ من بعدما قبروا
 ابن الاساور و التيجان والحلل؟
 این الوجوه التی کانت منعمة
 من دونها تضرب الاستار والکلل...^{۴۰}
 بر قلعه کوهسار شبها را به روز آوردند در
 حالی که مردان نیرومند از آنان پاسداری
 می کردند؛ ولی قلعه ها نتوانست آن ها را
 برهاند.

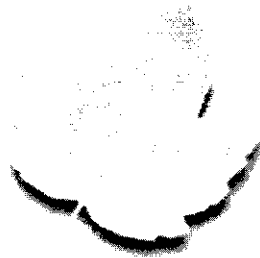
آنان پس از مدت ها عزت، از
 جایگاه های امن به زیر کشیده شدند و در
 گودال ها جایشان دادند؛ چه منزل و آرامگاه
 ناپسندی!

پس از آن که به خاک سپرده شدند
 فریادگری فریاد برآورد: کجاست آن دست
 بندها و تاجها و لباس های فاخر؟ کجاست
 آن چهره های در ناز و نعمت پرورش یافته
 که به احترامشان پرده ها می آویختند؟...
 این اشعار چنان زلزله ای در دل
 گناهکاران انداخت که بزم شرابشان به هم

ریخت و همه گریستند و نه تنها امام علیه السلام
 تحقیر نشد، بلکه اهل مجلس خلیفه و خود
 خلیفه پی به دلیل و خوار بودن خود بردند،
 هر چند در پس گریه های خلیفه، نقشه ای از
 این کار، کارآمدتر در حال ترسیم بود تا
 امام علیه السلام را به نوعی دیگر گرفتار سازد.

در هر حال متوکل نیز در سال (۲۴۷ هـ.
 ق.) توسط منتصر به قتل رسید و خلافت به
 او رسید. وی با شیعیان به عطفوت رفتار
 می کرد و بیشتر فشارهایی را که متوکل به
 وجود آورده بود از دوش شیعیان برداشت
 مانند برگرداندن فدک به علویان، آزادسازی
 زیارت امام حسین علیه السلام، برگرداندن
 موقوفات و تعیین فرمانداری نیکوکار بر
 مردم مدینه.^{۴۱}

حکومت وی دیری نپایید و بعد از آن به
 ترتیب مستعین و معتز به حکومت رسیدند
 که در عصر معتز به دستور وی امام در سوم
 رجب (۲۵۴ هـ. ق.) به شهادت رسید.





پی نوشت ها:

۲۰- مهج الدعوات و ... (معروف به حرز امام هادی علیه السلام).

۲۱- تحلیلی از زندگانی امام هادی علیه السلام، باقر شریف قرشی، ص ۳۰.

۲۲- پیرامون امامت برخی ائمه در سنین کودکی به تفصیل در مقاله «نگرشی بر مسأله امامت و بلوغ جسمی» در شماره ۹، ماهنامه مبلغان سخن گفتیم. لذا در این جا به آن بحث نمی پردازیم.

۲۳- اصول کافی، ج ۱، ص ۳۳۳ و ارشاد مفید، ص ۳۶۹.

۲۴- بحار الانوار، ج ۱۳، ص ۱۲۷ و دهها مؤید خیر دیگر مانند صحیح بخاری، ص ۱۶۴، احمد حنبل، ج ۵، ص ۸۹ و ...

۲۵- مآثر الکبراء فی تاریخ سامرا، ج ۳، ص ۹۵ و تحلیلی از زندگانی امام هادی علیه السلام، ص ۳۱.

۲۶- جلاء العیون، ص ۹۷۰ نقل از بصائر الدرجات، ص ۴۶۷.

۲۷- همان.

۲۸- بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۰۰ و ارشاد مفید، ج ۲، ص ۳۰۹.

۲۹- اثبات الوصیة، ص ۲۲۵ و عیون المعجزات، ص ۱۱۹.

۳۰- تحلیلی از زندگانی امام هادی علیه السلام، باقر شریف قرشی، ص ۳۲۲.

۳۱- مقاتل الطالبین، ص ۳۹۵.

۳۲- الکامل فی التاریخ، ج ۷، ص ۵۵.

۳۳- بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۷۶.

۳۴- اصول کافی، ج ۱، ص ۵۰۱ و کشف الغمّه اربلی، ج ۳، ص ۱۷۲.

۳۵- بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۲۹.

۳۶- تذکرة الخواص، ص ۳۵۹.

۳۷- همان؛ مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۱۴ و تذکرة الخواص، ص ۳۵۹.

۳۸- ارشاد مفید، ج ۲، ص ۳۰۹.

۳۹- اصول کافی، ج ۱، ص ۴۹۸.

۴۰- مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۱ و تذکرة الخواص، ص ۳۶۱.

۴۱- کامل ابن اثیر، ج ۷، ص ۱۱۶.

۱- بحار الانوار، ج ۹، به نقل از تحلیلی از زندگانی امام هادی، باقر شریف القرشی، ص ۹۴.

۲- کشف الغمّه، ج ۳، ص ۱۲۵.

۳- دلائل الامامة، ص ۲۱۶.

۴- عیون المعجزات و اعلام النساء المؤمنات، ص ۴۴۸.

۵- تذکرة الخواص، ص ۳۹؛ المجدی فی انساب الطالبین، ص ۱۳۰؛ کشف الغمّه، ج ۳، ص ۱۶۶ و کافی، ج ۱، ص ۴۹۸.

۶- بحار الانوار، ج ۱۳، ص ۱۲۶.

۷- بحر الانساب، ص ۳۵.

۸- مرآة الزمان، ص ۹؛ برگ مصور، ص ۵۵۳، نقل از تحلیلی از زندگانی امام هادی، باقر شریف قرشی، ص ۳۱.

۹- اصول کافی، ج ۱، ص ۴۱۶؛ اعلام الوری، ص ۳۳۹؛ مدينة المعاجز، ص ۵۳۸. تهبانی وی را

راوی حدیث می داند. معجم الرجال، ج ۷، ص ۱۷۶.

۱۰- جلاء العیون، ص ۹۷۷؛ کشف الغمّه، ج ۳، ص ۶۷؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۴۳۳ و ارشاد مفید، ج ۲، ص ۲۹۷.

۱۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۴۹۷. برخی سال (۲۱۴) هـ.

۱۲- (اصول کافی، ج ۱، ص ۴۹۷)، برخی ۲۷ ذی الحجة (تاریخ خمیس، ج ۲، ص ۳۲۱) ۲۳ رجب (همان ص ۳۲۱) ماه رجب (بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۱۶) ۵ ماه رجب (جلاء العیون، ص ۹۷۵).

۱۳- روستایی است که امام کاظم علیه السلام در سه میلی مدینه ایجاد کرد.

۱۴- بحار الانوار، ج ۱۳، ص ۱۲۷ و نور الابصار، ص ۱۶۴.

۱۵- مآثر الکبراء فی تاریخ سامرا، ج ۳، ص ۲۰.

۱۶- جوهرة الکلام فی مدح السادة الاعلام، ص ۱۵۱.

۱۷- مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۴۳۲.

۱۸- عمدة الطالب، ص ۱۸۸.

۱۹- تحلیلی از زندگانی امام هادی، ص ۲۶.

۲۰- جلاء العیون، ص ۹۶۶.